

پیرامون مباحثات مربوط به کنترل کارگری

تقی روزبه

شنبه شانزدهم آذر ۱۳۸۷

اکنون مدتی است که مباحثاتی در میان فعالان کارگری داخل کشور حول مساله کنترل تولید بصورت موافق و مخالف در گرفته است. بی شک نفس مباحثه حول این موضوع و یا سایر موضوعات مشابه و مساله برانگیز امر مثبتی بوده و می تواند در روشن کردن مسیر حرکت و برداشتن گام های مشخص و روبه جلو کمک کننده باشد، بشرط که آن که خود مباحثات حالت بحث های تجریدی باهدف دفاع از اصول مقدس و مدلل کردن یافته های تردید ناپذیر و از پیش را پیدان کند. چرا که چنین شیوه ای در مغایرت با تحلیل مشخص از شرایط مشخص و اسلوب علمی قرار دارد. و می دانیم که از مهمترین مشخصات شیوه علمی در برخورد با مسائل همانا در نظر گرفتن ابطال پذیری پیش فرض ها در پرتو پراتیک اجتماعی است. و برای آنکه چنین باشد موضوعات مطرح شده باید بتوانند اولابا مسائل واقعی و عینی جنبش کارگری گره بخورند و ثانیاً ضمن گرامی داشت اصل گفتگو و دیالوگ، با احتراز از پرنسیپی کردن نظرات بویژه در فاز گفتگو مرحله کشف (نسبی) حقیقت توسط خرد جمعی، اصل دیگری یعنی اتحاد عمل و اقدام مشترک نیروها و گرایشات پراکنده و متعلق به جنبش کارگری تحت الشعاع آن قرار نگیرد (با در نظر گرفتن رابطه متقابل و ارگانیک تفسیر جهان و تغییر آن). و گرنه دانسته و نادانسته به جای ره یافتی برای مبارزه و تقویت صفوف فعالان کارگری سبب تشدید و اگرایی و تبدیل مقولات و مفهومی ها به مهمات جنگی خواهیم شد. نگاهی به مطالب و مقالات منتشر شده در این رابطه و از هر دو سو متأسفانه حکایت از وجود برخی آشفتگی ها در نحوه طرح و برخورد با این مساله (کنترل تولید) و آمیخته شدن تصفیه حسابهای فرقه ای با آنرا به نمایش میگذارد. لحن و نحوه بیان و ادعا ها و اتهامها بصورتی است که گویی هر کدام حقیقت مطلق را در مخزن سینه خویش داریم و رقیب امان هم چیزی جز نفوذی دشمن و بورژوازی در میان طبقه نیست. در هر حال در این قطب بندی ها شاهدیم که از یکسو گرایشی بحث و بررسی حول آن را اساساً در شرایط حاضر فاقد موضوعیت دانسته و با جواب قاطع از پیش آماده شده "نه" با آن مواجه میشود. از سوی دیگر با تأکید یک جانبه و دستوری به یافته های خود (نه مثابه مقوله ای در حال دیالوگ و بررسی توسط جنبش کارگری و تسهیل کردن راه حصول به خرد جمعی) آنرا امری مسجل تلقی کرده و بدتر از آن عملاً آنرا در برابر دیگر اشکال مبارزه کارگران قرار میدهند و باین ترتیب یک دوقطبی کاذب بوجود میآوریم که بجای تکوین مبارزه طبقاتی و تقویت فرایند آن، موجب انشقاق بیشتر آن میشود. بی شک این نوع دستیابی به تاکتیکها و سیاست ها توسط هر دو قطب مناقشه نمی تواند جز جلوه ای از عملکرد فرقه ای و دست یابی به حقیقت از طریق بیراهه کشف و شهود باشد. گویی دیوار چین و عبور ناکردنی بین اشکال مبارزه و سطوح گوناگون مطالبات کارگران وجود دارد. و این تأسف وقتی زیاد تر میشود که از قضا هر دو گرایش خود را متعلق به طیف رادیکال و ضد سرمایه داری می دانند و بدیهی است تا مادامیکه خود چنین ادعائی دارند، دلیلی ندارد که نیروییمان را بجای تمرکز حول مسائل مشخص و نقد جوانب آن، صرف بحث های تجریدی جهت اثبات نادرستی آن ادعا نمائیم. به گمان من طرح درست مساله و قرار دادنش در جایگاه طبیعی خود یعنی در متن مبارزه

طبقاتی واقعا موجود می تواند به بسیاری از مناقشات بر خاسته از طرح نادرست مساله پایان دهد.

صورت مساله واقعی چیست؟

مقدمتا باید اشاره کنم که برای مبارزه طبقاتی نمی توان حکم صادر کرد که در چهارچوب قواعد و باید نبایدهای از پیش تعیین شده جاری بشوند و از خط قرمزهای مورد نظر ما عبور نکنند. اگر چنین بود، تاریخ منجمد میشد و مبارزه طبقاتی هم بی معنای گشت. همانطور که آلبرت مایکل* ۱ در مورد جنبش پس گرفتن کارخانه های تعطیل شده و یادشرف تعطیل آرژانتین از قول یک سازمان دهنده جنبش می گوید: "این مصادره هاپراتیک مربوط به یک ایدئولوژی یا پی آمدهای یک برنامه انقلابی نبوده اند، بلکه اعمال دفاع از خود از روی نیاز مبرم بوده اند".

فی الواقع اگر ما صورت مساله را آنطور که هست بدون رتوش و دستکاری در برابر خودمان قرار دهیم، خیلی وقت ها ناچار میشویم که خویشتن را در موقعیتی قرار دهیم که به کارگران امرونهی کنیم و یادرمؤدبانه ترین حالت پندبدهیم که چنین و چنان کنند که مبادا از خط قرمزهای ما عبور نمایند.

صورت مساله به سادگی چنین است:

اگر کارخانه هائی در حال ورشکستگی باشند، و یا بهر دلیل کار فرما- چه خصوصی و چه دولتی حاضر به ادامه کار بدون جراحی نیروی کار نباشند و آنرا مشروط به اخراج کارگران و تعدیل باصطلاح نیروی کار و یا تبدیل کارگران رسمی به کارگران موقتی و غیر رسمی بکنند، اگر ماه ها و گاه نزدیک به یکسال با دستمزدهای معوقه مواجه باشیم، و اگر بازار کار و ارتش ذخیره کارچنان بحرانی باشد که امکان یافتن کار در جای دیگری نباشد، و اگر کارگران، خانواده ها و فرزندان آنان به مرز گرسنگی کشیدن رسیده باشند و شعار ما گرسنه ایم گرسنه آنها در فضا طنین افکن شده باشد، و اگر در دل وضعیت کنونی، نوری و روزنه ای برای حل مشکل یافت نشود و اگر دیگر آهی در بساط نمانده باشد و هیچ بانک و مؤسسه ای هم به کارگران وام ندهد، اگر بیمه بیکاری هم بدادشان نرسد و... برآستی کارگران چه باید بکنند؟

اگر استفاده از تمامی اشکال و اهرم های مبارزات تاکنونی چه اعتراضات قانونی و چه فراقانونی هم چون بستن جاده، تظاهرات جلوی محل تعطیل شده کار و سایر اقدامات و حتا اشغال محوطه کارخانه نتوانسته باشد به شکم های گرسنه و شأن انسانی جریحه دار شده او، اندک التیامی به بخشد، برآستی آنگاه چه باید کرد؟ سقوط به ورطه تباهی همان مرگ خموش و همزاد آن است. آیا آنها باید روبه قبله دراز بکشند؟ اگر کارگران هول و دغدغه گذران امروز به فردا را داشته باشند و اگر اندکی به معنای تلخ مواجه شدن نان آور خانواده در برابر انتظار و توقعات فرزندان و خانواده گرسنه و نیمه گرسنه بیاندیشیم و پیغام و پیغام طلبکاران را، کارگران چه باید بکنند؟

اگر قبول داریم، که حتما داریم، روبه قبله دراز کشیدن، تن دادن به انحطاط و قاچاق و خودزنی و یا خودفروشی ... با شرافت و آزادگی کارگران و هرانسان آزاده ای در مغایرت قرارداد و اصلا راه نیستند، چه باید کرد؟ آیا در چنین وضعیتی و برای کسانی که در برابر گردابی چنین حائل قرار گرفته اند و ماندن در وضعیت موجود برایشان ناممکن شده و وصل کردن امروز به فردا برایشان در حکم کابوس است، جز اندیشیدن به راه جدید و شرافتمندانه برای تداوم زندگی شق دیگری باقی می ماند؟ در اینجا هیچ گسست و یا جهش آوانتوریستی و مرموزی وجود ندارد. مساله مهم آنست که یک مطالبه حداقل یعنی داشتن حق کار و دریافت دستمزد و ادامه حیات بطور مستقیم و اجتناب ناپذیر با جستجو برای راه های جدید و گزینش های جدید گره می خورد. همانطور که با ضرورت تشکل یابی و همبستگی گره می خورد.

اگر بفرض شرایط بحران انقلابی و سرنگون کردن سریع نظام فراهم بود، بی شک خود کارگران با شم تیزشان بهتر از هر کس به آن پی می بردند و دست بکاری شدند همانطور که در انقلاب بهمن کردند. ولی اگر چنین نباشد چی؟ کارگران باید روبه قبله دراز بکشند و به موعظه ها و خطابه ها و خطوط قرمز امثال ما گوش بدهند؟

البته پاسخ اگر بخواهد از منشور ما فرقه ها بگذرد و ایدئولوژیک شده و با منافع و نگرش های اخص امان درهم بیامیزد، صورت مساله بطور کامل مسخ شده و آغشته به تصفیه حساب با رقیب و موقعیت و مواضع او، و تصفیه حساب با جایگاه و مقام حزب و یا سایر تشکل های طبقه کارگر، و به وجود و یا عدم وجود شرایط انقلابی و غیر انقلابی، و یا احياناً تصفیه حساب با سایر تشکل های کارگری که نادرستش می دانیم (مثلاً سندیکا) و پذیرش تشکل هائی که قبولش داریم (مثلاً تشکل شورائی و آنهم سراسری)، به تعاریف بی پایان در مورد مفهوم کنترل کارگری و... و ده ها شرط و شروط دیگر مشروطش می کنیم که عملاً در حکم پاک کردن صورت مساله است. بهتر آن نیست که ابتدا به خود مساله و راه های برون رفت از آن پرداخته شود. و گزیده شدن نام را به مراحل بعدی واگذار کرد. مهم این است که این اقدام در جهت تقویت مبارزه طبقاتی باشد و نه در جهت ادغام با سیستم و بنابراین در تمایز با انواع اقدامات ظاهر امشابه با هدف کورپراتیواسیون باشد. ولی بدور از اقلیم فرقه ها و فرقه گرایی باید دید که آیا در تجربه زنده توسط یک جنبش خودجوش و واقعی هم سیر رویدادها بهمین شکل پیش می رود؟

در همان تجربه آرژانتین هزاران کارگر متعلق به کارخانه ها و سازمانهای خدماتی و رشکسته و یا در شرف تعطیل مجبور شدند برای حفظ و تداوم شغل خود و ادامه حیات، کارخانه های مزبور را تصرف و آن ها را راه اندازی کرده و تحت اداره خود در آورند. و البته آنان وقتی در جریان حرکت و آزمون عملی خود سنگ اندازی تشکل های موجود (در آنجا سندیکاها) را مشاهده کردند، ناگزیر شدند آنها را دور بزنند و تشکل های تازه و مورد اعتماد خویش را (از جمله در گزارش مایکل آلبرت کمیته کارخانه را) بوجود بیاورند. اما درنگ روی این تجربه و محیطه عملکرد آن یک مساله است، و تعمیم آن به یک تاکتیک سراسری و به سایر کارگران آرژانتین مساله دیگری است. چنانکه در همان تجربه آرژانتین میلیونها کارگر دیگر که بهر دلیل در شرایط متفاوت (و از جمله دور ماندن نسبی از کابوس بیکاری) قرار داشتند، بدون توسل جستن به تصرف کارخانه ها، در همان چهارچوب وضع موجود خود به مبارزات خود برای بهبود شرایط ادامه دادند. در واقع تنها ۱۹۰ کارخانه در حال ورشکستگی و یا در شرف تعطیل به این کار مبادرت کردند. و خلاصه آنکه شرایط تعمیم این تاکتیک به سایر مؤسسات و کارگران، در طی این سالها، فراهم نبود و فراهم نشد.

اما آنچه که در میان فعالان کارگری ما امر اتخاذ تاکتیک های عملی و روشن و نه جروبحث های بی حاصل را ناممکن می کند، همانا ندانی کردن خود در خط قرمزهای خودخوانده ای است که گویی در بخشی از چپ های حالت تابو و شبه مذهبی را پیدا کرده اند. چنانکه شماری از آن ها بطور تبیین در مقاله "جنبش کارگری و ایده اشغال کارخانه ها" ۲ در نقد نظریک جریان دیگر گردآمده اند. مشروط ساختن هرگونه حرکت خارج از سیستم و از روال موجود و شناخته شده تاکنونی، ساختار شکنانه محسوب شده و توسل به آن مشروط به احراز شرایط اعتلای انقلابی میشود. درستی و نادرستی و یا صدور و عدم صدور مجوز به هر نوع اقدام و تاکتیک مبارزاتی تابعی میشود از تقسیم بندی فوق. هم چنین به تقسیم و تمایز بین مبارزه خودبخودی عامه کارگران و مبارزه انقلابی عناصر پیشرو، به تشکیل هسته های مخفی و سراسری و تأمین نقش رهبری آنها بر توده کارگران و نظایر آن. سرانجام نوشته مزبور ما را به چه باید کرد لنین حواله می دهد که

متعلق به ۱۰۰ سال پیش است و تحت شرایط معین و در پاسخ به مسائل معینی نگاشته شده که حتی بعدها خود لنین هم نسبت به خم کردن یک جانبه میله در آن اذعان کرده و با اکران نسبت به چاب مجدد آن، تأکید کرده است که آن را باید تحت شرایط تاریخی حاکم بر زمان نگارش آن درک کرد و لاغیر! بگذریم از آزمون و آموخته های ۱۰۰ سال پس از آن تجربه که بیرون از حوصله این نوشته است.

بر اساس این یافته ها کارگران تازمان فراهم شدن شرایط انقلابی مورد نظر تنها مجازند "با اعلام رسای خواسته های خود و اعمال فشار بر دولت سرمایه دار و کارفرمایان برای تحقق آنها، مبارزه کنند".!

گرچه این مقاله، شرایط ناهمگون و متفاوت در این یا آن کشور و این یا آن بخش کارگری و این یا آن واحد کارگری را از نظر دور نمی دارد ولی آنرا تا سرحد فقط تأثیر در شکل مبارزه و نهایتاً تا حد اشغال کارخانه باهدف اعمال فشار به کارفرما مجاز میدانند، و پس از آن را ورود به منطقه ممنوعه خطوط قرمز در هر حال تامادامیکه تابلوی شرایط انقلابی بالا نرفته باشد، و یادیدگر شروط بر شمرده شده تأمین نشده باشد، کارگران نباید ناپرهیزی کرده و به خودگردانی و خود مدیریتی و امثال آن بیانندیشند. چرا که در این صورت انبوهی از معضلات و سوالات بنیان کن بر سر کارگران دست از پا خطا کرده آوار خواهد شد، که قادر به پاسخگویی به آنها نیستند. مثلاً مسأله تولید کالائی چه میشود؟ مسأله بازاریابی و فروش چه میشود؟ تکلیف قانون ارزش چه میشود؟ در این صورت پس نظام و دولت چه کاره اند؟ و... خلاصه همان داستان همیشگی همه یا هیچ! اگر توانستی کل سیستم را داغان کن، و گرنه به قواعد مبارزه در چهارچوب سیستم تمکین کن! البته در اینجا درک نادرست از کنترل تولید و اداره کارخانه، درکی که آن را به مفهوم سوسیالیستی و حذف قانون ارزش در نظام سرمایه داری می داند، نیز نقش بازی می کند. ولی آیا پس گرفتن کارخانه و اعمال خود مدیریتی کارگران و تشکیل یک تعاونی، که حتی از زمان مارکس هم مطرح بوده است، باهدف ایجاد کار و اشتغال، آنهم برای بخشی از کارگران و نه همه کارگران، مستلزم از کار افتادن قانون ارزش و تعرض همه جانبه به آن است و یا مبارزه ای است علیه سرمایه داری ولی هنوز در چهارچوب آن. کنترل تولید حتی در بهترین حالت و در شرایطی که به مثابه یک تاکتیک سراسری بکار گرفته شود (و نه چون بحث مشخص ما به مثابه یک تاکتیک پیشنهادی برای بخشی از کارگرانی که در مقابل شرایط عینی هم چون کارخانه های ورشکسته و اخراج وسیع کارگران)، کنترل تولید نظام موجود است و از همین روابط سرمایه و ارزش و کار مزدوری را هنوز نمی تواند زیر سؤال ببرد مگر آنکه جنبش به مرحله تعمیق یافته تر در هم شکستن ماشین دولتی و تحقق مالکیت اجتماعی، حذف نظام مزدوری و خود حکومتی برسد. گویی که در تمکین به وضعیت موجود قانون ارزش عمل نمی کند و یا اگر می کند قابل قبول تر است! گویی که این مبارزه طبقاتی است که باید خود را با ادراکات ذهنی ما انطباق دهد و نه ادراکات و پیش داوری های ما با وضعیت عینی و زنده مبارزه طبقاتی. گویی که بلوغ شرایط عینی محصول نهائی و خروجی مبارزات طبقاتی نیست و برعکس این شرایط عینی است که مولد مبارزه طبقاتی است و برای آن تعیین تکلیف می کند. در هر حال بنظر میرسد که با وجود چنین نظراتی در میان چپ ها که به پرولتاریا حریمی دهند که مبادا از باید و نبایدهای بورژوازی فراتر بروند دیگر نیازی به هشدار خود دولت و بورژوازی برای دست از پانکردن کارگران و تعرض به حریم مقدس مالکیت کارخانه ها نباشد! اما آنچه که در این میان مغفول می ماند همانا صورت مسأله اصلی یعنی واقعیت بیکاری و گرسنگی که دیگر حتی کابوس صرف هم نیست، و تلاش برای گریز از آن است. اما اگر مبارزات و تجربه های تاکنونی

راهی برای رفع این کابوس در شرف واقعیت یافتن، نشان نمی دهد، جز آزمودن راه جدیدی برای حفظ شغل که اکنون دیگر دارم معنایی مترادف ادامه حیات پیدامی کند و برای حفظ حداقل شئون انسانی باقی مانده است. بنظر میرسد لازم باشد که نسل ما داستان ماهی سیاه کوچولوی صمدبهرنگی را دوباره بخواند، تا به جای ترساندن از ماهی خواران در کمین نشسته وسط راه، به تقویت عزم حرکت و گلاویز شدن با چالش های راه همت گمارد.

از لحظه ای که چشمان خود را به این دنیا گشوده ایم جهان را در کل و در تمامی اجزاء خود با نظمی مبتنی بر آقا بالاسرو رئیس و مرئوسی تجربه کرده ایم. کارگران نیز همواره نظام تولید را با وجود سرمایه دار و کارفرمای آن و زندگی در زیر سایه او گذرانده اند. بدیهی بودن این نظم سلسله مراتبی را به غریزه ثانوی ما تبدیل کرده اند. بطوری که حتما در مدل های جایگزین هم غالبا سایه آن را در کنار خود می یابیم. با این وجود، دیگر لازم نیست ما کمونیست ها این غریزه تمکین به زندگی در سایه یک رئیس و یا سرمایه دار را که گوئی بدون آنها گردش چرخ جهان از کار می افتد را به خودمان و یا به دیگر کارگران خاطر نشان کنیم. بر عکس ما باید علیه آن چیزی که به غریزه ثانوی ما تبدیل شده اند، علیه این بردگی مزدوری مبارزه کنیم، و در هر لحظه ممکن و هر ذره ممکن.

نباید فراموش کنیم که اساسا قدرت، قدرت غیر جمعی و بیگانه شده با کارگران و زحمتکشان، برخلاف آنچه که خود و انمودمی کند، در کنه خود، یک مقوله صلب و یکدست نیست و فقط در سطح کلان و مؤلفه های شناخته شده آن به حیات خود دامه نمی دهد بلکه ریشه در تمامی یاخته ها و سلولهای پایه و خرد جامعه از محل تولید و کار تا خانواده و مدرسه و اداره و دانشگاه و محله و... و در وجود تک تک ما و در کردار و اندیشه های ما دارد و از آنها تغذیه می کند. هم چنین از آنجا که قدرت در اصل خود متعلق به توده ها است و جدا شده از آنها و بیگانه شده با آنها، بهمین دلیل در برابر حرکت آگاهانه آنها سخت آسیب پذیر است هم در سطح میکرو هم نهایتا در سطح ماکرو. گرچه مقابله با قدرت در سطح کلان دشواری ها و ملزومات ویژه خود را دارد، اما مبارزه در سطح ذره ای و میکرو- که خود دارای سطوح و مرتبت های گوناگون می باشد- چنین نیست. از این رو توده های زحمتکش و تحت استثمار با سهولت بیشتری می توانند در مقیاس هزاران و میلیونها، خود انگیخته و ابتکاری، در ابعاد میکرو در ساختارهای زیرین قدرت، به اقدام و مداخله پرداخته و همواره رخنه ای در نظم مستقر برای پیشروی به جلو بوجود بیاورند. هر جا و در هر سطحی که توده ها و طبقات زحمتکش به تکاپو در آیند می توانند، قدرت بیگانه شده با خود به صورت سلطه در آمده را آماج خود قرار دهند و فضاهای مثبت خرد را بوجود آورند. آن ها می توانند به اندازه آگاهی به اهداف و قدرت جمعی خویش ذره آلترناتیوهای خویش در حوزه های گوناگون را در برابر بورژوازی و سلطه آن برپا کنند. حرکت های بزرگ و انقلاب نه فقط در برابر چنین اقداماتی نیستند بلکه می توانند خود به مثابه محصول عالی و نهائی این فرایند، یعنی در هم شکستن قدرت کلان جدا شده از مردم و نشان دادن قدرت جمعی و خود حکومتی به جای آن باشند. باین ترتیب روشن می شود که مبارزه در سطح میکرو و الزاما و عینا تابع و مشروط به همان قواعد مبارزه کلان و از جمله قانون تعرض تغییر موازانه قوا در مقیاس سراسری و شرایط نوین انقلابی نیست. و در همین رابطه باید اضافه کرد که یکی دیگر از ویژگی های به چالش طلبیدن قدرت سلطه در اشکال ذره ای و شبکه ای، محدود نکردن خود به قاعده بازی در چهارچوب قواعد حاکم و باید و نبایدهای نظم سیستم مستقر است. یعنی نوعی مبارزه مستقیم و بیرون از قواعد سیستم و ایجاد فضاهای ذره ای تازه برای پیشرفت به جلو. گرچه در این رویکرد، مفاهیم رفرم و انقلاب هم چنان معتبرند، اما نه در معنای گسست آن. دیوار چینی بین آنها

کشیده نشده است و در تمایز کامل با درک انفعالی از این گونه دوره بندی ها قرار دارد، دوره های طولانی انتظار که دشمن مسلط است و دوره های کوتاهی که گوئی زمان تعرض به دشمن فرار سیده است.

گرچه مقاله مزبور یک دوجین برهان برای نادرستی و مضرات اقدام کارگران برای کنترل کارخانه های ورشکسته ردیف می کند و حتا تجربیات کارگران دیگر کشورها را در این مورد را تخطئه می کند، اما جمع بندی و گزارش مایکل آلبرت (و هم چنین چندین گزارش دیگر توسط دیگران) پس از ۵ سال تصرف کارخانه ها، این تجربه را گامی مثبت در جهت رشد مبارزه طبقاتی کارگران ارزیابی می کند: بر اساس این گزارش کارگران تبدیل به کارفرمانده اند، بلکه توانسته اند با اقدام جمعی و همبستگی شغل خود را و باین ترتیب کابوس بیکاری را پشت سر بگذارند. و به دستاوردهائی هم چون ایجاد دستمزد برابر، تصمیم گیری جمعی، افشاء حساب های کارفرمایان و افشاء بندوبست دولت و سرمایه داران، خود آموزی و آموزش، تقسیم و تعدیل کار سخت، رشد تخصص یابی و در یک کلام تمامی وظایف مرکب و پیچیده اداره یک کارخانه و تقویت همبستگی خود نائل آیند. آنها در این مدت نه فقط شغل های خود را حفظ کرده اند، بلکه در مواردی کارگران جدیدی را هم استخدام کرده اند. آنها هم چنین توانسته اند بخشی از درآمد خود را برای کمک به محلات فقیرنشین تخصیص دهند و باین ترتیب همبستگی خود با محلات زحمتکش نشین را تقویت کنند. آنها توانسته اند با اتکاء به تلاش و همبستگی بر مشکلاتی مهمی چون بازار فروش و خرید مواد خام و فقدان نقدینگی لازم که در شروع به کار حاد بودند رفته رفته فائق آیند. البته مشکلات کم نبوده اند و نیستند. همواره با کارشکنی و تعرض دولت و مشکلات حقوقی و شکایت مالکین و دادگاه های مواجه بوده اند و هستند. در بعضی موارد نیروهای سرکوب ۷ بار آنها را از کارخانه بیرون انداخته اند، برخی مواقع آنها ماهها با زندگی در چادر جلوی کارخانه ها به مبارزه خویش ادامه داده اند. کارگران باقی مانده، علیرغم عدم مشارکت و ترک گاهی بیش از نصف کارگران یک کارخانه، به مبارزه خود ادامه داده اند. آنها هم چنین با کارشکنی تشکل های سازشکار درگیر بوده اند. آنها چه قبل از تسخیر کارخانه ها، و چه پس از آن به اهمیت و ضرورت جلب اعتماد و یاری مردم، جنبش های اجتماعی و و کارگران دیگر کارخانه ها واقف بوده و از تلاش پرتنر برای آن غفلت نکرده اند. و همین مساله یکی از دلایل مهم موفقیت آنها محسوب میشود. هم چنین آنها با درایت از امکانات قانونی و شکاف های حاکمیت و دستگاه های حقوقی و از حمایت حقوق دانان و... بهره گرفته اند. هم چنین کنترل کارخانه توسط کارگران بدلیل حذف هزینه های سنگین ناشی از مدیریت کارفرما و متخصصان پرخرج وی، نقش مهمی در کاهش هزینه ها داشته است.

بطور خلاصه کارگران توانسته اند خود گردانی و مناسبات مبتنی بر تعاون را از طریق مبارزه با فردگرایی و شرکت در فرایند تصمیم گیری های دموکراتیک و جمعی بیاموزند. آنها برای داشتن حق کار و حق زندگی مبارزه کرده اند. و می توانند با اعتماد به نفس بدست آمده مدعی شوند که توانسته اند لااقل برای چندین سال کابوس شوم بیکاری را از خود دور کنند. همانطور که گزارش مایکل آلبرت نشان میدهد، عملکرد آنها نه نشانه ای از بورژواشن آنها را به همراه دارد و نه البته مدعی برقراری مناسبات سوسیالیستی و نقض قوانین بازار هستند. و در این مورد که تاچه زمانی می توانند به حیات خود ادامه دهند نیز نمی توان چیزی گفت. باین وجود کسی نمی گوید که این گونه مواردی می توانند بخودی خود اشکال پایدار تلقی شوند. آنها در زیر انواع فشارهای متعلق به یک وصله ناهم خوان با سیستم قراردادارند و برای حفظ خود ناگزیرند دایما مبارزه کنند و وفق هائی را ترسیم کنند. و می توان گفت که در درازمدت یا در صورت

فراهم شدن شرایط مناسب امکان فراتر رفتن پیدا کنند، و یا در صورت تقویت عوامل نامساعد ممکن است ناگزیر به عقب نشینی گردند و محکوم به انطباق هر چه بیشتر خود با سیستم مسلط بشوند. اما هیچکدام از این دو چشم انداز نمیتواند موجب نادیده انگاشتن اهمیت مبارزه آنها برای تامین و حفظ شغلشان شود. نباید فراموش کنیم که در این جهان هیچ تضمین مطلق برای پایداری دستاوردها وجود ندارد. این نوع مبارزات محدود و باصطلاح تعرضات ذره ای که جای خود دارد، دیده ایم که حتی مبارزه در اشل کلان و برای پروژه سوسیالیستی هم تضمینی برای ماندگاری خود نداشت.

آیا ما میتوانیم از نمونه آرژانتین نسخه برداری کنیم؟

هرگز! نه فقط نمیتوان موافق الگوبرداری از آرژانتین و البته هیچ جای دیگر بود بلکه دادن هر نسخه از پیش آماده شده ای به کارگران نیز نادرست است. اساس نقد من هم به برخی از طرفداران کنترل تولید در میان فعالان کشور، نسخه پردازیهای آمرانه و سیاه و سفید کردن عالم بر مبنای اینگونه نسخه نویسی هاست. هدف این نوشته هم چیزی نیست مگر: الف- بررسی و در نظر گرفتن وضعیت مشخص کارگران در معرض بیکاری و شرایط حاکم بر آنها. ابعاد کمیت و کیفیت آنها و باتوجه به تشدید بحران اقتصادی و گسترش شتابان دامنه بیکاری ب- یافتن راه کارهای مشخص برای مقابله با معضل بیکاری و پیش شرط های آن، از درون بحث و دیالوگ جنبش و از میان کارگران و فعالین برای مقابله با خطر بیکاری و تقویت پیکارهای طبقاتی. با تکیه بر تجربیات کارگران کشور و نیز تجربیات کارگران سایر کشورهای جهان. ج- بی شک دامنه بیکاران فقط منحصر به این بخش باصطلاح اورژانسی نیست بلکه این نوع چاره جوئی ها و تحلیل های مشخص می تواند در گام های بعدی در مورد بیکارشدگان و شرایط حاکم بر آنها و... گسترش یابد.

د- اجتناب از برخورد های گروهی و سکتاریستی و بدور از منافع فرقه ای با این مسأله که می تواند موجب دور زده شدن صورت مسأله و تشدید شکاف بین فعالین و بدنه کارگری بشود.

برای آنکه طرح اختلافات و مبادلات نظری که یکی از مهمترین نیاز های این مرحله جنبش است، مثمر تر باشد و بتواند در خدمت اتحاد طبقاتی مزد و حقوق بگیران قرار بگیرد، یک بار دیگر سه نکته ای را که برای برون شد از وضعیت پراکنده و بحرانی موجود در مقاله "فرقه گرایی هم چنان خط و نشان می کشد" آورده ام مورد تأکید قرار می دهم:

الف- پذیرش واقعیت پلورالیستی طبقه و گرایشات موجود در آن و از جمله در میان فعالین کارگری.

ب- همکاری حول مطالبات عینی و فراگیر در برابر سرمایه داری و دولت حامی آن توسط گرایشات گوناگون در میان فعالین کارگری و بخش های گوناگون طبقه کارگر.

ج- مبارزه نظری-سیاسی بر پایه پراتیک مبارزه طبقاتی با گرایشاتی که نادرست و انحرافی تشخیص می دهیم بدون آنکه بخواهیم این مبارزه نظری و سیاسی را آن چنان عمده کنیم که موجب نفی اشتراکات موجود و همکاری در این حوزه ها و لاجرم جایگزین مبارزه طبقاتی زنده و جاری و مرز بندی واقعیت های برآمده از آن بشود. مگر آنکه این گرایشات انحرافی در عینیت خویش (ونه از طریق کشف و مکاشفه) آن چنان عمده شوند که آنها را عملاً در کنار کار فرما

و دستگاه های متعلق به رژیم قرار دهد. **تقی روزبه - ۲۰۰۸-۱۲-۰۴-۸۷-۰۸-۱۴**

*۱- www.negah1.com/kargari/khorasani1.htm

*۲- <http://jafk.blogfa.com/post-38.aspx>